



۲۰۱۸/۰۴/۲۸

حمید انوری

سه روز پی در پی اسدالله سروری کجاست؟

۱- سیاه روز هفتم ثور ۱۳۵۷

۲- سیاه روز هشتم ثور ۱۳۷۱

۳- حماسه نهم ثور ۱۳۵۹

سه روز همیشه به یاد ماندنی، سه روز خونین و سه روزی که ثبت اوراق تاریخ میهن ما گردیده است. به تقریب این سه روز، نگاه کوتاهی می اندازیم به رخداد ها و اتفاقات این سه روز فراموش ناشدنی. هرچند نوشتن و پرداختن به وقایع و جریانات و رخداد های این سه روز مثنوی هفتاد من کاغذ بکار دارد که نه این کمترین را فرصت نوشتن و نه هموطنان ما را حوصله خواندن آن خواهد بود، پس بصورت اختصار نگاهی می اندازیم به این روزها:



۱- هفتم ثور ۱۳۵۷

کودتای خونین و منحوس ثور در اثر خیانت یک مشت خائن به وطن و مردم از همان صبحگاه هفتم ثور با ریختن خونهای پاک محمد داوود رئیس جمهور کشور و فامیل و اقارب شان آغاز شد. کودتای هفتم ثور به کمک و رهنمائی مستقیم سفارت روسیه شوروی آغاز شد [((...اینکه میگویند شوروی ها در عمل انجام شده کودتای ثور در افغانستان روبرو گردیدند، یک منطق غیر واقعی و دور از فهم در باره سیاست سوسیال امپریالیستی شوروی می باشد. اولاً آیا کدام منطق سیاسی و عقل سلیم این امر را قبول میکند که به ذریعه یک حزب مزدور و وابسته به شوروی در یک کشور، آنهم در کشور همسایه شوروی پلان کودتا طرح شود و سازمان (کی، جی، بی) و دولت شوروی از آن بی اطلاع باشد، چه رسد به تعمیم و تطبیق آن؟! و ثانیاً طرح پلان کودتا و جنبه های تطبیقی آن در کشور همسایه شوروی چون افغانستان یک امر ساده و بسیط نمی باشد و نظامیان افغان در طرح چنین پلان آنقدر آگاهی و وسعت نظر نداشتند که غایت مطلوب را برآورده می ساخت زیرا در صورت امکان ناکامی و کودتای نافرجام، نه تنها باعث در هم کوبیدن نفوذ همه جانبه شوروی در افغانستان می شد، بلکه سیاست دولت جمهوری افغانستان را در تقابل با سیاستهای دولت شوروی به نقاط خیلی ها خطرناک می کشانید که برای شوروی در درازمدت خیلی ها ناگوار و غیر قابل تحمل می بود. بر این اساس و ضوابط، امر خیلی نا بجاست که در طرح و تطبیق پلان کودتا، دست غرض آلود شوروی بدور بوده باشد، چه رسد به آنکه به نظر شک و تردید بر آن نگریسته شود!! فقط این شوروی

ها در طرح پلان کودتا مستقیماً و در اجرا و تطبیق آن بطور غیر مستقیم همه کاره بودند تا حزب دیموکراتیک خلق چنانکه قاعد افغانی کودتا یعنی نورمحمد تره کی رهبر حزب دانسته یا نادانسته این حقیقت را بارها در محضر عام تکرار کرده است که علی الرغم اینکه جامعه ما در وضع انقلابی قرار داشت، ولی طبقات تحت ستم از عهده فراهم نمودن انقلاب اجتماعی بدر شده نمی توانستند، ما این کار، یعنی انقلاب!! را توسط اردوی فداکار انجام دادیم...]] (۱)

و چون مقاومت گارد خاص ریاست جمهوری غیر قابل باور بود و به کودتاچیان ضربات مرگباری وارد آورده بودند، بنام قوای هوایی روس وارد عمل شده و در شامگاهان همان روز قصر ریاست جمهوری را به شدت بمباران نمود و مقاومت در هم شکسته شد. کودتا با ریختن خون آغاز و در بستری از خون و خیانت و جنایت بارور گردید. کشتن و بستن و زنده بگور کردن مردم از همان روزهای نخست کودتای منحوس ثور آغاز شد.

کودتا ایکه آغاز بدبختی و فلاکت و دربدری و خانه بدوشی یک ملت بود، کودتا ایکه به غیر از جنگ و تجاوز و وحشت و بربریت و به خاک و خون کشیدن و بجز از بستن و بردن و شکنجه کردن و تیرباران کردن و گورهای دسته جمعی و پلیگونها و زندانها و بمبارد و کشتار چیزی به ارمغان نیاورد. کودتای منحوس ثور سرآغاز همه بدبختی های افغانستان و مردم مظلوم آن بود و اشغال کشور توسط تجاوزگران روسی را به دنبال داشت و....

(... هر رفیق حزبی شیوه مخصوص خود را در کشتن و شکنجه افراد داشتند. اسدالله سروری قصاب درجه یک این رژیم که سمت ریاست سازمان اطلاعاتی (اگسا) را به عهده داشت هر شب به دهها و صدها تن را در زیر شکنجه در زندان صدارت از بین میبرد. سروری در تعاملات اداری خود زمانیکه شفاهی یا تحریری دستور رمزی میداد که (مجرم به پاکستان اعزام شود.) بمعنی اعدام آن شخص بود. همین اسدالله سروری هنوز هم در زندان مهمان حکومت کابل است و با وجودی که حکم اعدامش صادر شده است، از اعدام وی خیری نیست که نیست) و اما امروز می بینیم که همان اسدالله سروری قصاب در یک قصر تحفه حکومت در دارالامان کابل و در جنب دو سه قصر مدرن و مجهزی که باز هم از سوی حکومت به گلبدین، قصاب دیگر اختصاص داده شده است با تمام امکانات و وسایل بی حد و مرز مهمان حکومت است. به این میگویند دیموکراسی وارداتی و بخشیدن خون شهدای یک ملت از کیسه خلیفه.)

عبدالله امین برادر حفیظ الله امین که بحیث رئیس زون شمال، ولایات شمال افغانستان را زیر نظر داشت، هزاران تن از زندانیان را توسط طیارات ترانسپورتی هنگامیکه بر فراز کاسه کوه های سالنگ میرسید، از هوا به پائین پرتاب نموده از بین میبرد. منصور هاشمی وزیر آب و برق به صد ها تن از مردم ولایت بدخشان، تخار و کندز را دست و پا بسته در صندوق ها و مقدار سنگ می انداخت و یا بطور انفرادی بجان افراد سنگی را می بست و به دریای کوچک و آمو غرق میکرد. صاحب جان صحرايي والی کندز یکی دیگر از جنایتکاران رژیم در مجلس وزیران پیشنهاد نموده بود که، زمانیکه یکنفر بحیث مجرم گزارش داده شد، دیگر ضرورتی به محکمه و تحقیق نباید باشد. و با همین طرز دید، به صد ها تن از جوانان مکاتب را در شمال افغانستان قتل عام کرد.

صدیق عالمیار والی بلخ شبانه وقتی قیود شبرگردی وضع میگردد، لباس مخصوص چرمی به تن میکرد و با نوشیدن شراب از خود بیخود شده و همیشه میگفت ((رفیق ها ایبائید که امشو خوده گلگون کنیم.)) و با دست خود به کشتن و قصابی مردم می پرداخت. برادرش عارف عالمیار که رئیس ترانسپورت ها در کابل بود نیز همین روش را در کشتن جوانان و اختطاف دختران و زنان داشت که بعد از تجاوز به آنان سر به نیست می شدند.

قادر والی بغلان که در زمان سردار محمد داوود خورد ضابط بود و بجرم جنایت به هشت سال زندان محکوم شده بود، بعد از کودتای ثور از زندان رها شده، به بدترین اعمال غیر اخلاقی دست زده و به صد ها تن را بیگناه از بین برد.

عبدالاحد ولسی والی غزنی ظاهراً لباس سفید پوشیده و دستار بر سر میکرد، به صد ها تن از روحانیون را بجرم اخوانی بودن زنده بگور کرد. جگرن عبدالرشید لاجورد قومندان لیسه عسکری کابل که اصلاً از قوم اندر غزنی بود، عقده های شخصی خود را زیر عنوان فعالیت های انقلابی جا داده و کسانی را که از سالها دشمنی داشت بجرم ضد انقلاب خودش بقتل رسانیده است.

دگرمن گل آغا والی هرات در قیام مردمی هرات به هزاران هزار تن را در سال ۱۹۷۹/۱۳۵۸ از بین برد.

والی های جنایتکار دیگر چون محمد خان آفت در ولایت فراه و بعداً در ولایت لوگر، عزیزالله وگری که بعد (توفان) تخلص میکرد در ولایت فاریاب، انجنیر ظریف والی کندهار که یکبار چهل و هشت تن از سران قومی ولسوالی دند را با ساطور در دفتر کارش به قتل رسانیده، دهنشین والی شیرغان از جمله جنایتکارانی اند که شرح آن در این مبحث گنجایش ندارد... (۲)

شرح جنایات ننگین خلقی ها و پرچمی ها واقعاً مثنوی هفتاد من کاغذ بکار دارد. چند نمونه از انواع شکنجه های وحشیانه که باند های خلق و پرچم بر مردم شریف افغانستان همه روزه و بلا وقفه روا میداشتند، مشتم نمونه خروار از قول یک زندانی را می آوریم {۱...} - بیخوابی دوام دار، ۲- خوراندن آب نیم گرم : سطل های پر از آب نیم گرم را بر متهم می نوشاندند، بعد آلت تناسلی او را با رشمه می بستند، ۳- وزن های سنگین به خصیه های متهمین بستن، ۴- برق دادن ها، ۵- در آب سرد ایستاد کردن ها، ۶- در اطاق سرد برهنه کردن ها، ۷- ممنوع ساختن رفع حاجت، ۸- لت و کوب ها، ۹- بوظل زدن ها، ۱۰- مرچ تند در مقعد گذاشتن ها، و.....، هر که باری چند روزی در وحشت خاد و واد افتاده است، به خوبی میداند که بر در و دیوار هر سلول تحقیق و زندان نام های از صد ها و هزار ها متهمین محکوم به اعدام دیده می شد. این در ها و دیوار ها هر روز صبح و شام پاک و تراشیده می شدند و روز دیگر دوباره پر میگشت. زیرا متهمین در خیال خودشان فکر میکردند که این آخرین یادگار شان باقی خواهد ماند و روزی کسی آنرا خواهد خواند و تاریخ مرگ شان را به خانواده های شان خواهد رساند. باری در آخرین روز های سال ۱۳۶۸ هـ ش در سوراخ دیواری سلول تحقیق که مرا منتظر شکنجه برقی ساخته بودند، ورقه کوچک کاغذ را یافتم، وقتی آنرا باز کردم با تعجب دیدم که پوهنوال محمد محسن فرملی یکی از بهترین استادان دارالمعلمین های عالی کشور ما در آن نوشته بود: ((من محمد محسن فرملی به حکم ظالمانه عبدالکریم شادان لوی خرنوال به اعدام محکوم شده ام، هرکه این کاغذ را یافت و امکان آنرا به بیرون کشیدن داشت، خیر اعدام مرا به خانواده ام برساند.)) (۳)

کشف گور های دستجمعی هموطنان ما در مرکز و ولایات نمونه دیگری از وحشت و بربریت پادوان روس در کشور آزاده ماست.

گور دستجمعی در بدخشان که حدود چهارصد نفر از فرزندان آزاده افغانستان را در خود جا داده است، تف دیگریست به روی وطن فروشان خلقی و پرچمی. گور های دسته جمعی در چمتله و پلچرخ و در ولایات کندهار، هرات و بلخ و دیگر گور های دسته جمعی که هر روز در نقاط مختلف مرکز و ولایات کشف می شوند همه و همه حکایت از جنایات بی حد و حصر وطن فروشان بی آرم خلقی و پرچمی و باداران متجاوز روسی شان دارد. درود بر روان پاک عزیزان گمنام ما که در گور های دستجمعی زنده بگور شده و یا با رگبار ماشیندار های جانپان قرن به خاک و خون کشیده شده اند و نفرین ابدی باد بر عاملین آن.

ایکاش در افغانستان یک حکومت ملی و مردمی وجود میداشت تا اسدالله سروری ها و سید محمد گلابزوی ها و نورالحق علومی ها و جنرال بابہ جان ها و نبی عظیمی ها و دستگیر پنجشیری ها و سلطان علی کشتمند ها و عبدالله نائی ها و امثال شانرا بر بالای همین گور های دستجمعی میبرد و در بیرون آوردن و شناسایی شهدای ما که کشته دستان پلید و خونریز این

نمک بحرام های وطن فروش و جنایتکار و دیگر رفقای حزبی شان، هستند، می گماشت تا بعد از ادای احترام به شهدای راه آزادی و بعد از معذرت خواستن از جنایات بی حد و حصر شان، این جانیان سفاک را به محکمه ملت می سپرد، نه اینکه عفو عمومی و مصالحه ملی اعلان کرده و خون شهدای ما را پامال هوس های شوم خویش سازد و جناب کرزی با طمطراق و دیده درانی و بی شرمی مدعی گردد که (مردم افغانستان میخواهند گذشته ها را فراموش کنند) تفو بر تو ای چرخ گردون تفو. چگونه امکان دارد مردم درد رسیده و شهید پرور افغانستان بخون خفته این همه جنایت و بربریت و سفاکی وطن فروشان خلقی ها و پرچمی ها و قصابان و شکنجه گران خونریز و فوق وحشی اگسا و کام و خاد و واد و.... و قاتلین و شکنجه گران فرزندان و عزیزان شانرا فراموش نمایند؟!!

جناب کرزی با سازش های شرم آور و ننگین خویش، در حقیقت خیانت بزرگی را در حق مردم مظلوم افغانستان روا داشته است. آیا جناب شان کدام همه پرسى و نظر خواهی در زمینه انجام داده اند و یا اینکه مانند هر عملکرد دیگر شان به اصطلاح عامیانه (بی خریطه فیر) می نمایند؟!!

سازش های ننگین و انتلافات ننگین تر از آن یکی از شاخص های اساسی حکومت داری جناب (شاه شجاع سوم) است که مملکت را به قهقرا برده و مردم زجر کشیده افغانستان را در یک سرایشیب مهیب تباہ کن قرار داده است .

((.... به تاریخ ۲۶ اپریل خبر اخطاریه کودتای ثور بوسیله دو نفر از رهبران نظامی افغان به نام های محمد رفیع به نام شفر (نیروز) (NIRUZ و MAMAD-) گلابزوی (نام شفر وی در سازمان جاسوسی روسها به دفتر نمایندگی (کی-جی - بی) داده شد. این دو نفر هر دو جاسوسان روس بودند (کی جی بی) با نور محمد تره کی از مدت تقریباً ۳۰ سال در تماس بوده است). وی بحیث یک جوان سی و چهار ساله و یک ژورنالیست و نویسنده مارکسیست از سال ۱۹۵۱ به خدمت گرفته شد و بحیث یک ایجنت روس نام شفر (ایجنت نور) (NUR - به او داده شد ببرک کارمل در سال های ۱۹۵۰ - (به کی-جی- بی) جذب گردیده و به خدمت گرفته شد و نام شفر او MARID مرید) گذاشته شد.

تره کی و کارمل از همدیگر در نزد مقامات کی-جی-بی به شدت شکایت میکردند. تره کی ادعا میکرد که رهایی کارمل از زندان در سال ۱۹۵۲ قبل از دیگر زندانیان سیاسی، نشانه خیانت و ارتباط وی با مقامات جاسوسی حکومت است و.... و کارمل در مقابل تره کی را متهم به رشوت خوری نموده ادعا میکرد که وی دارای چهار موتر، یک حساب بانکی شخصی با مقدار متناهی پول بوده و در خفا با امریکایی ها در تماس است)) (۴)

بگذار جانیان شرف باخته خلقی و پرچمی گلو پاره کنند، سازمانک و حزبی بسازند و داد از مردم و میهن زنند و داد و فریاد کنند، مردم افغانستان با تمام گوشت و پوست و استخوان خویش وطن دوستی؟! و مردم دوستی؟! این وطن فروشان مردم دشمن را تجربه کرده و زهر آنرا چشیده اند. حاصل وطن دوستی؟! و مردم دوستی؟! این وطن فروشان بی آرم، دو میلیون شهید، پنج میلیون آواره، صد ها هزار معیوب و یتیم و بیوه، هزاران هزار زندانی و صد ها زندان و شکنجه گاه و پولیگون ها و گور های دسته جمعی بی شمار در مرکز و ولایات و تخریب هشتاد و پنج فیصد کشور آبائی ما، بغارت بردن سرمایه های ملی کشور و در آخرین فرصت تسلیم نامردانه کشور به باداران روسی شان و.... و هزاران هزار جنایت و خیانت دیگر بود که مردم افغانستان و جهان شاهد آن بودند.

در اینجا قسمتی از خاطرات آزاده مردی را می آورم که در چنگال جنایت گستر وطن فروشان فرومایه و غلامان روس گرفتار آمده و ده سال از عمر گرانبهایش را در دخمه ها و شکنجه گاه های مزدوران روس سپری نموده است: ((از واقعه گرفتاری ام (دهم اسد ۱۳۶۰ حدود دوماه میگذشت. زخم های بدنم لچق بسته بود. زور آزمایی های شکنجه گران ریاست تحقیق

(خاد) نتیجه دلخواه در پی نداشت. از سیما و حرکات شکنجه گر خشم و غضب فوران میکرد و دندان روی دندان می سایید. سرانجام دل باد کرده اشرا با این جملات "مؤدبانه" خالی کرد:

"مه با تو سگ چوچه کار دارم!

خوده چی فکر کنی؟

آسمان چارم!

میفامی یانی؟ آگه راست باشی چپ میسازمت، آگه چپ باشی راست.

به شرفم قسم، آگه دلته از زندگی سیاه نکدم، نام خوده می گردانم. (. . .) راه کاروانه گرفت."

اگرچه فیس و فاس شکنجه گران "خاد" برایم تازگی نداشت، اما این را میدانستم که دشمن به سادگی از سرم دست بردار نیست. او مجنونی بود که لیلایش را اقرار کشیدن از من انتخاب کرده بود. بنا بران برای تمامی حالت ها آمادگی روحی میگرفتم.

میرغضبمی که به ظاهر لباس بازپرس به تن کرده بود، از اطاق تحقیق بیرونم کرد. در انتهای دهلیز امر ایست داد. با عتاب گفت: "روپته بطرف دیوال بگردان!" خودش داخل اطاق دیگر رفت. صدای ناله و فغان متهمین از اطاق های تحقیق به دهلیز می آمد. درد شنیدن این چیغ و فغان سخت تر از کشیدن درد شکنجه بود؛ ولی در دل سنگ "جلادان قرن بیستم"

کمترین اثری نمیکرد. چرا که "ناله در مذهب اینها موسیقی فرح انگیز" به حساب می آمد.

مستتق بعد از ربع ساعت از اطاق بیرون شد و با کسی راجع به دوسیه من حرف میزد. از "دستور" سرپیچیده بطرف شان نگاه کردم "مشاور" روسی همراهی "چوکره"ی خود در دهلیز ایستاده بود. "مشاور" با فارسی شکسته دستورهای لازم را میداد. همانگونه که قد او بلندتر از بازپرس وطنی بود، صلاحیتش نیز برتر از او بود. مزدورک وطنی مثل روباه ذلیل دوردور "مشاور" خارجی می چرخید و تواریش گفته او را طواف میکرد. نافرمانی من خوش "شیرک خانه روباه بیرون" نیامد، هیبت کنان بسویم دویده، از چانته اش چند درجن فحش و ناسزا بیرون کشید و به هوا پراگند.

با اینهم دل پرکینه اش یخ نکرد و سیلی های محکمی بر صورتم زد. قیافه اش خیلی مضحک می نمود. عینا مثل روباه بیخ کرده دو انگشت خود را روی چشمانم فشارداد و گفت: "مه تو بیشرفه نگفتم که روپته از دیوال دورتی؟

چشمایت از کور کن اس!"

من می دانستم که گپ جای دیگر است. بام می چکید، دالان را لگد میکرد! حیف که صلاح نبود، اگر نه برایش میگفتم: آقای غیرتی! وقتی آسیابان شدی از مزد گرفتن چرا شرم داری؟ تمام عالم و آدم میدانند که سرنخ به دست بادار است!

سیلی های مستتق خیلی درد داشت اما دردناکتر از آن موزه پاکمی او و امر ونهی "رفیق مشاور" بود. من می دیدم که چاکرک حقیر دستورات ارباب مغرور را مو به مو اجرا می کند و مانند روباه دم می جنباند. این درد استخوانم را سوختاند که برای چه اینها سرنوشت خود و ما را در گرو بیگانگان گذاشته اند تا روی زندگی و مرگ ما اشغالگران وحشی زیر نام مشاور تصمیم بگیرند؟

جریان تحقیق متهمین توسط مستتقین وطنی به پیش برده میشد. اما هر مستتق مجبور بود تا راپورکارش را دمبدم به "مشاور" بسپارد و از او دستور بگیرد. همچنان در پایان کار هر دوسیه نظر "مشاور" برای تصمیم گیری شرط اساسی شمرده می شد.

شب و روز آسیاب گردان ریاست تحقیق دورمیزد و بنی آدم میبرد. گاهی اوقات نیمه ای دوم شب متهم را به تحقیق می بردند. بیم از تحقیق و شکنجه، خواب راحت را از چشمان خسته زندانی می گزینانید.)) (۵)

این فرومایگان بی وجدان و جانان قرن چنان دیده درآ و بی شرم و بی حیا هستند که سر پشقل نشسته و کنجاره خواب می بینند و باز هم خر لنگ شان هوس قصر ریاست جمهوری نموده و به هوا و هوس رسیدن دوباره به قدرت به هر پستی و پلشتی تن در داده و حاضر به هرنوع سازش و معامله با هرکس و ناکسی هستند و هر شاخه از این باندک منحل و منفور یک جاسوس بی آبرو را کاندید ریاست جمهوری می سازند، غافل از آنکه مردم شهید پرور و قهرمان افغانستان پوست این ها را در چرمگری می شناسند و بخون شان تشنه هستند و منتظر فرصت تا انتقام جگر گوشه های شانرا از این جانان شرف باخته گرفته و روح شهیدان را شاد سازند.



هشتم ثور ۱۳۷۱: ننگین روزیست که کودتاچیان هفتم ثوری با شرمساری و سر افگندگی از چنگ مردم فرار کرده و به آغوش برادران اخوانی شان پناه بردند.

هشتم ثور روزیست که کودتاچیان (چپ) با کودتاچیان (راست) به معامله پرداختند و اسمش را گذاشتند حکومت اسلامی و خون بیش از یک میلیون شهید راه آزادی را پامال هوس های شوم خویش ساخته و به زخم های بیشمار مردم درد رسیده افغانستان نمک اسلامی پاشیدند. بلی! با زد و بند های ذلتبار و خائنه خلقی ها و پرچی های بی آرم و اخوانی های از خدا بیخبر، چنان آب سردی بر آتش خشم ملت رنجیده افغان پاشیدند که مردم هرگز فرصت نیافتند تا نفسی به راحت بکشند و تا دیده گشودند همان خلقی ها و پرچی های ملحد، جنایتکار و وطن فروش را در کنار برادران اخوانی شان با عبا و قبا و چین و کلا و پکول و با ریش و دستار و عمامه، مشاهده کردند.

ملیسه گلم جم یک شبه به (خالد بن ولید) مبدل شد و بلند پایگان خلقی و پرچی به مشاورین حکومت اسلامی تغییر چهره دادند. رتبه های جنرالی و ستر جنرالی به شاخی باد شد و تمام دم دستگاه حکومت منحل نجیب، چون اتحادیه نویسندگان، اتحادیه زنان، اتحادیه هنرمندان و..... همه و همه با ازدیاد یک پسوند اسلامی با همان ساختار و تشکیلات و پرسنل در خدمت رژیم (ربانی) قرار گرفتند.

سازمان جهانی خاد با تمام امکانات و خادستان سادیت آن نیز به حکومت اسلامی ملحق گردید و آب از آب تکان نخورد. همه اعضای بلند رتبه و افراد حزبی و سازمانی حزب منحل (وطن) از کیسه خلیفه بخشیده شدند و مورد تفقد حکومت اسلامی قرار گرفته و آنچه از سرمایه های ملی کشور باقی مانده بود را با فراغت خاطر به خارج از کشور انتقال دادند. و {.....طبق احصائیه گیری منابع بیطرف، در جریان جنگ های داخلی مجاهدین برای تصرف کابل از ثور ۱۳۷۱ الی سقوط حکومت برهان الدین ربانی توسط طالبان در ۵ میزان ۱۳۷۵، سی هزار (۳۰۰۰۰) نفر بقتل رسیده، هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) نفر مجروح گردیده و بیش از پنجمصد هزار (۵۰۰۰۰۰) خانواده آواره و مجبور به ترک کابل گردیدند}

(۶)

زره از خروار و کمی از بسیار و قطره ای از ابحار جنایات کودتاچیان (چپ) و (راست) را از قلم یک خلقی مرور کرده به همه وطن فروشان چپ و راست و میانه نفرین میفرستیم.

((....) آنهای که با توطئه های خود شهر کابل را به حمام خون و گورستان تاریخ و مرکز لکه دار ساختن دامان پاک معصومترین خانواده های شهر ما مبدل کردند چگونه به خود حق میدهند که با استفاده از سکوت غمبار دیگران خاک بر چشم تاریخ زنند.

یک صحنه از این وحشتها را بر سیل مثال ذکر میکنم . اوائل حکومت داری مشترک مسعود- ربانی بود. ملیشای دوستم که نمایندگی از قوت پرچم کارملی میکرد و بریالی ، علمی و دیگران رهبریش میکردند متحد نزدیک حزب وحدت اسلامی و گروه اسماعلیه نادری ها بود. جنگی شدید، خونین وسخت بیرحمانه بنام تاجیک و هزاره که جنگ مسعود و مزاری بود در گرفت ، نه تنها هزار ها تن در جنگ از هردو طرف سر باختند، بلکه قبرستان های دسته جمعی تراژیکی از جمع کشته شدگان که قتل جمعی شده بودند و شامل اطفال، زنان و پیرمردان بجا افتاده و زمینگیر می شدند اطراف شهر را پر ساخت، در این میان دوستم به مشوره رهبران سیاسی خود از مسعود طالب امتیازات بیشتر گردید، مسعود که از سرنوشت نجیب الله درس گرفته بود به امتیازات بیشتری به جنرالان کارملی همکارش حاضر نشد. برای تهدید مسعود این گروه رخ به حزب اسلامی بردند و در ائتلاف با آن حزب جنگهای تازه در گرفت، بابه جان پرچمی کارملی معروف و جنرال مومن به این ائتلاف تازه نه پیوستند، روابط دوستم با این دو بهم خورد، مومن در جنگ مسعود و مزاری در حومه دارالامان در محاصره افتاد و لیک به تدریج قوتهایش را از ساحه کشید و به حیرتان رفت که بعد تر در نتیجه توطئه که برایش ساختند سرش را باخت . برکنندک محافظ مکروریان مربوط بابه جان شبانه هجوم بردند و هرچه دار و ندار آن کنک بود به یغما رفت . چند شب بعدتر از این حادثه نخست شماری از پنجشیری های شورای نظار را اسدالله مار خور که با محمود بریالی یکجا میزیست در داخل یک کانتینر پر از مواد سوخت انداخته آتش زدند و بعد آن شبانه بر پوسته های شورای نظار در داخل مکروریانها هجوم آوردند، پوسته های شورای نظار جنگ ناکرده گریختند. ولیک نصف خانه های مکروریانی ها به چور و چپاول و در مواردی تجاوز بر شرف و ناموس شان گرفتار آمدند. . وچنان قیامتی برخاست که هیچ کس نمیدانست که بر سر و مال و شرف و ناموس شان چه خواهد آمد. اینها همه فقط بخاطر آن صورت میگرفت تا فضا را بر مسعود تنگ آورده کسب امتیاز کنند.....)) (۷)

جنایتکاران اخوانی روی رفقای وطن فروش خلقی و پرچمی شانرا در خیانت و جنایت و دنانت سپید نموده و در جنایتکاری دست شیطان را از پشت بستند. زن و دختر و پسر مردم را در روز روشن چور کردند، به ناموس مردم بیشرمانه تجاوز نموده و جوی هائی از خون هموطنان مظلوم ما جاری ساختند. کابل زیبا را به ویرانه غم انگیزی مبدل نموده و بیشتر از شصت هزار هموطن ما را از دم تیغ شقاوت خویش گذشتاندند. قوماندان یک حزب در یک گوشه شهر شبش هایش را بزور تفنگ بالای مردم بفرش میرسانید و یکی از افرادش را قلاده در گردن نموده و چون یک سگ جنگی از وی استفاده میکرد و اگر کسی از خرید شبش قومندان خودداری میکرد، سگ زرداد وارد عمل میشد و با دندان ها و ناخن های دراز خود، وی را تکه و پاره میکرد و قومندان صاحب می خندید و از تماشای آن لذت میبرد. قومندان دیگری در کنار دیگری از شهر بعد از آنکه مردم را غارت میکرد به سر شان میخ می کوبید و آن دیگری بعد از غارت مردم، سر های شان را با یک ضربت شمشیر از تن های شان جدا نموده و از خیز و جست تن بی سر لذت می برد و نام عمل ننگین خود را گذاشته بود (رقص مرده).

آن دیگری چندین نفر اسیر غیر مسلح را در داخل یک کانتینر آهنی محبوس کرده و در زیر کانتینر آتش می افروخت

و از سوختن انسانها و از داد و فریاد آن مظلوم ها لذت می برد و نام این عمل شوم و غیر انسانی و غیر اسلامی خویش را گذاشته بود (رقص زنده)،..... { جنگ های حزب وحدت و اتحاد اسلامی با گذشت زمان به یک جنگ تمام عیار قومی تبدیل شده، و.... رقص مرده ها ، میخ زدن به سر های مخالفین، تجاوز به نوامیس طرفین و زیر پا گذاشتن کلیه کرامت های انسانی از خاطرات تکان دهنده و درد بار این جنگ هاست که مردم کابل هنوز آنرا فراموش ننموده اند. در جنگهای غرب کابل که منطقه افشار کاملاً ویران گردیده و بر ساحات خوشحال خان مینه، سیلو، پوهنتون، کارته سخی، چهلستون و دارالامان خسارات

شدید جانی و مالی وارد گردید، دولت مرکزی در حمایت از اتحاد اسلامی مواضع حزب وحدت را پیوسته زیر بمباردمان قرار میداد. (۸)

میگویند باری یکی از ریش سفیدان مربوط حزب وحدت اسلامی به مزاری رهبر حزب از این همه جنایات افراشد خبر داد و از وی تقاضا کرد که جلو این همه جنایت را بیگیرد، وی در جواب گفته بود بچه ها اگر این کار ها را میکنند در مقابل خوب می جنگند. هر حزب و هر تنظیم شیوه های مخصوص به خود داشتند و در توهین و تحقیر و زجر و آزار و شکنجه و کشتار مردم با همدیگر در رقابت بودند. سیاف قبل از هجوم افراشد به کابل به آنها دستور داده بود که شهر کابل را ویران کنند وی معتقد بود که شهر کابل کثیف شده است و باید خاک آن زیر و رو شود، که همان گونه عمل کردند. گلبدین حکمتیار به بهانه موجودیت دوستم در کابل، شهر را از چهار آسیاب مقرر نظامی خود، به هاوان و راکت و خمپاره بست و از کشته ها پشته ها ساخت و جوی هائی از خون هموطنان ما جاری ساخت و عاقبت در همان ویرانه به حیث صدراعظم تشریف فرما شد و بر ویرانه های آن اشک تمساح ریخت. قومندان مسعود به هدایت ربانی و همکاری سیاف در کارته سه و افشار کابل چنان جنایتی را آفریدند که تاریخ نظیرش را به یاد نداشت. با تاسف که این سلسله سر دراز دارد....

{...از دروازه ها و کلکین های نظام فراول و عمارات فرقه ها و قول اردو ها گرفته تا لین های برق، آهن پوش ها، دیپو های مهمات و وسایط خورد و بزرگ که به مجاهدین تسلیم داده شده بود مورد چپاول قرار گرفته، یا به قرارگاه های جهادی در قریه ها برده شده بودند و یا در بازارها به معرض لیلام قرار داده شدند. وسایط و وسائل انجیرری مورد استفاده شخصی در ساختمان ها قرار گرفت. خریطه ها و اسناد محرم اردو نزد دکانداران و قصابان منحبث کاغذ باطله مورد استفاده قرار گرفت. تعلیم نامه ها و کتب مسلکی برای گرم نمودن بخاری ها سوختانده میشد. استادان، متخصصین، افسران مسلکی و دکتوران که امکان خارج شدن از افغانستان را نداشتند به خانه های شان نشسته تن به تقدیر سپرده بودند. جای یونیفورم نظامی را دستمال و پکول گرفت، نام قوای مسلح دیگر شنیده نمی شد، تردد وسایط به ندرت به مشاهده میرسید، زیرا همه وسایط دولتی از طرف مجاهدین به غنیمت برده شده بود. شبانه ده ها خانه مورد تلاشی قرار میگرفت. کابل را وحشت فرا گرفته بود. تنها گروپهای احمد شاه مسعود با لباسهای پلنگی ملبس بودند که با دستمال و پکول منظم تر حرکت میکردند اما خانه های نشانی شده از نظر شان دور نبود، زیرا شخص وزیر دفاع هنوز بکابل نیامده بود که امنیت را تامین کند. در عین حال همه دارائی های عامه چون کتابخانه ها، موزیم کابل، آثار قلمی نگارستان غلام محمد میمنگی، (کتابخانه عامه کابل چپاول شده و یا به خارج انتقال داده شده بودند و به فروش رسیده بودند....) (۹)

اگر خواسته باشیم تمام جنایات و پستی ها و پلشتی های معامله گران هفتم ثوری ها و هشتم ثوری ها را بر شماریم از مثنوی هفتاد من کاغذ هم به یقین بیشتر خواهد شد. روز های منحوس هفتم ثور ۱۳۵۷ و هشتم ثور ۱۳۷۱ به یقین که روز های سیاه و خونباری اند که جا دارد این روز ها در تاریخ کشور ما به نام روز های عزای ملی ثبت گردند. چه مضحک و خنده آور است که جناب رئیس دولت جمهوری اسلامی افغانستان بعد از هفت سال از خواب گران بیدار گردیدند و فرمان صادر کردند که امسال از هشتم ثور تجلیل بعمل نمی آید.

((حکومت افغانستان می گوید، بخش عمده ای بودجه مراسم تجلیل از هفدهمین سالروز پیروزی مجاهدین را برای کمک به خانواده های آسیب دیده از حوادث طبیعی اخیر اختصاص داده است. یک سخنگوی دفتر ریاست جمهوری افغانستان گفت که این پول حدود پانزده میلیون افغانی است که در اختیار خانواده های آسیب دیده در ولایات مختلف افغانستان قرار خواهد گرفت.)) (۱۰)



ننگ و نفرین ابدی باد بر کودتا چیان هفتم ثور و هشتم ثور.

نهم ثور ۱۳۵۹: روز حماسه، روز شهامت و روز شهادت دختران و پسران مکاتب کابل. روز قیام چادر و قلم در مقابل توپ و تانک. روز، نه گفتن در مقابل ظلم و تجاوز. نهم ثور روزی بود که جاده های کابل از شکوه و هیبت شاکردان مکاتب کابل و از خشم و نفرت شان به مقابل متجاوزین روسی و غلامان بیمقدار خلقی و پرچمی شان به خود میلرزید. جاده های کابل را شور و هلهله فرا گرفته بود. دختران مکاتب بسوی عساکر هموطن خویش که جهت سرکوبی تظاهرات مسالمت آمیز شان فرستاده شده بودند، با نفرت و خشم نگاه میکردند و عده از آنها درحالیکه چادر های سفید خویش را بر سر عساکر حکومت کابل می انداختند، فریاد سر داده بودند که (اگر شما شهامت دفاع از وطن را ندارید، چادر های ما را پوشیده و تفنگ های تان را به ما دهید تا از وطن خود دفاع کنیم...) عساکر و فرماندهان شان در حالیکه از خجالت آب می شدند، سر های شانرا به زیر انداخته و تفنگ های خویش را محکم چسبیده بودند و از هر گونه مقاومت در مقابل خواهران شان خودداری میکردند و چنان بود که رژیم دست نشانده روس عمال سازمانی و حزبی خویش را مسلح ساخته و جهت سرکوبی آنها به جاده ها فرستاد و هم زمان زرهپوش ها وارد عمل شده و هلی کوپتر های روسی در آسمان کابل ظاهر گردیدند.

سازمانی های بی وجدان خلقی و پرچمی در حالیکه در عقب درختان سنگر گرفته بودند بروی خواهران خویش آتش گشودند. فریاد و فغان دخترکان مکاتب کابل در فضا پیچیده بود. جویی از خون جاری گشت و به هر گوشه و بیبشه و به هر سرک و جاده بی خون پاک شاکردان بیگناه مکاتب کابل بر زمین ریخت و شاکردان قهرمان مکاتب در حالیکه شهدا و زخمی های خویش را از زیر رگبار مسلسل های خلفی ها و پرچمی ها بیرون میکشیدند، همچنان مصمم و نترس با شجاعت تمام شعار میدادند که (روسها از ملک ما بیرون شوید)، (مرک بر اسارت. زنده باد آزادی) و... محصلین پوهنتون هم به شاکردان مکاتب پیوستند و کرملین نشینان و نوکران بومی شانرا بلرزه درآوردند. فریاد های آزادی خواهی هر لحظه بلند تر و بلند تر میشد و چنان بود که روس های متجاوز دست به کار شده و هلی کوپتر های روسی در حالیکه با ارتفاع کم از فضا مظاهره چیان را زیر نظر داشتند، بر آنها آتش گشودند و صحرای محشر برپا کردند. صد ها و هزاران شاکرد و محصل در خون خویش غلطیدند و تمام کابل را بوی باروت فرا گرفته بود. عده بیشماری به شهادت رسیده و تعداد زیادی زخمی شدند و متباقی را سگان بویکش (اگسا) بزور تفنگ به لاری ها سوار کرده روانه زندانها و شکنجه گاه ها نمودند.

(ناهید صاعد) و (وجهیه خالقی) از جمله اولین شهدای تظاهرات کابل بودند که چادر های سفید مکتب شان با خون های پاک شان سرخ شد و سرخ روی و سرافراز به جاودانگی پیوستند.

جریان این تظاهرات شکوهمند با خط زرین درج تاریخ پر افتخار ما گردیده و نام های شهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه آزادی در قلب هر افغان وطن پرست و آزادی دوست تا ابد زنده و جاودان است. در حالیکه سر تعظیم به پیشگاه شهدای نهم ثور و تمام شهیدان راه آزادی فرود می آوریم، به روح های پاک شان درود و دعا فرستاده و به جنایتکاران وطن فروش خلقی و پرچمی نفرین میفرستیم.

با استفاده از این فرصت یادآور باید شد که زنان و دختران افغانستان، سهم برارنده در جهاد و مقاومت مردم افغانستان به مقابل متجاوزین روسی و نوکران خلقی و پرچمی شان داشته و با شهامت تمام و بصورت بسیار شایسته تا آخرین لحظات در پهلوی برادران شان استوار ایستاده بودند. با جرئت میتوان گفت بدون شراکت زنان افغان در جنگ آزادیخواهی ملی، جنگ آزادی بخش ملی ما هرگز به پیروزی نمی رسید.

- (تحلیل مختصر راجع به نقش استعمار نوین جهان ابرقدرت در افغانستان) – نویسنده: (خبر محمد بایگان)-تاریخ طبع ۱۳۷۹ خورشیدی – صفحات ۱۳۲-۱۳۳)
- (۲) تاریخ روزنامه نگاری در افغانستان: نوشته دکتور محمد حلیم تنویر صفحه ۲۳۸ (جدی ۱۳۷۸)
- (۳) مثلث بی عیب: نویسنده: شاه محمود حصین – قسمت هائی از صفحات ۱۸۴ تا ۱۸۹ سال طبع ۱۳۸۳ چاپ دوم
- (۴) (The World was going our way) نوشته کریستوفر اندریو و واسیلی - ترجمه آزاد از کتاب میتروخین) صفحه (۳۸۷)
- (۵) به سلسله ای "بیاد رنجهای مقدس": نسیم رهرو"
- (۶) جنگ قدرت (وقایع سه دهه اخیر افغانستان) - نوشته: لعلستانی – صفحه-۴۶۶
- (۷) مثلث بی عیب: نویسنده: شا محمود حصین – صفحه ۵۴۹ - سال طبع ۱۳۸۳ چاپ دوم
- (۸) جنگ قدرت – صفحه ۵۰۵
- (۹) افغانستان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط شمال بدست طالبان – نویسنده: دگر جنرال ارکانحرب عبدالروف بیگی – صفحات ۳۶ و ۳۷
- (۱۰) خبر گزاری بی بی سی - ۲۲ اپریل ۲۰۰۹

